



امروز با صدای اذان از خواب بیدار شدم.

نماز خواندم و به کنار دریا رفتم.

در هوای دلپذیر آن جا ورزش کردم.

وقتی به خانه برگشتم، خواهرم آذر نیروی لذیذی درست کرده بود.

نیرو را با لذت خوردیم و با هم به مدرسه رفتیم.

در راه رفتن به مدرسه از یک رودخانه گذشتیم

در کلاس، آموزگار از ما خواست مقداری خاک را با ذره بین مشاهده

کنیم.

هنگام برگشتن به خانه مقداری ذرت خریدیم و به خانه بردیم.

آذر ذرت ها را در آشپزخانه گذاشت. مادر هم از ما تشکر کرد.